

یاران روحانی با تقدیم تحیات امنع ابهی و با امید به این که جلسه ای بسیار روحانی را در کنار عزیزان تجربه نمائید.

مطمئنا اختصاص اوقاتی برای زیارت ادعیه به نیت آرامش دنیا و ایران عزیزمان مغتنم خواهد بود.
جانتان خوش باد

پروگرام شهادت حضرت اعلی

۱. مناجات شروع
۲. بیانات مبارکه حضرت باب
۳. بیانات مبارکه حضرت بهاءالله
۴. بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء
۵. لوح مبارک حضرت عبدالبهاء
۶. بیان مبارک حضرت ولی امرالله
۷. قسمتی از دستخط بیت العدل اعظم الهی مورخ اکتبر ۲۰۱۹
۸. پیش گویی حضرت باب در مورد شهادت خودشان
۹. تنفس کوتاه
۱۰. مناجاتی از حضرت اعلی
۱۱. بیانات حضرت ربّ اعلی
۱۲. نگاهی عمیق تر به وقایع روز شهادت حضرت اعلی (قسمت اول)
۱۳. نگاهی عمیق تر به وقایع روز شهادت حضرت اعلی (قسمت دوم)
۱۴. شهید سید حسین یزدی کاتب وحی حضرت اعلی
۱۵. مراتب استقامت انیس
۱۶. زیارتنامه
۱۷. مناجات خاتمه

۱- مناجات شروع

الهی الهی شهادت می‌دهم بر عظمت و عطا و عزّت و بهای تو. تویی آن سلطانی که ضوضای اهل امکان، اراده‌ی تو را منع ننمود و شئونات مطالع ظنون و اوهام، تو را از مشیّت باز نداشت. قدرت عالم تو را ضعیف ننمود و کفر امم تو را از ذکر توحید منع نکرد. مخالفت عباد، نعمتت را سدّ ننمود. فغان اهل شقاق تو را از اشراق ممنوع نساخت. ای کریم، کلّ بر کرمّت گواهی داده و می‌دهند. فقیرانت را از بحر غنا محروم مکن و محتاجان را از ملکوت ثروت منع نساز. تویی قادر و توانا و تویی دانا و بینا.

مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۴۱، ص ۷۸

۲- بیانات مبارکه حضرت باب

حضرت اعلی در توقیع مبارک خطاب به محمد شاه می‌فرماید:
قسم به خداوند که اگر بدانی در عرض این چهار سال چه ها بر من گذشته است از حزب و جُند حضرتت، نفس را به نفس نمی‌رسانی از خشیه الله... فآه آه قُضی ما اَمْضی... قسم به سید اکبر که اگر بدانی در چه محل ساکن هستم، اول کسی که بر من رحم خواهد کرد حضرتت می‌بود... در وسط کوهی قلعه ایست (ماکو)... و اهل آن منحصر است به دو نفر مستحفظ و چهار سگ حال تصور فرما که چه می‌گذرد... در این جَبَل فرد مانده ام و به موقعی آمده ام که احدی از اولین مبتلا نشده و احدی هم از مُذنبین متحمّل نشده.

توقیع قد ظهر یوم المیعاد ص ۱۱

۳- بیانات مبارکه حضرت بهاءالله

هو السامع البصیر

یا یوسف، در ایامی که اسمی یوسف، در حبس بود تفکر نما و هم چنین هنگامی که در بئر بود و قبل او در حضرت خلیل ملاحظه کن و همچنین توجه ذبیح را الی مقر الفداء. آنچه بر حضرت روح وارد شد به نظر آر و تفرّس کن و همچنین در خاتم انبیاء، روح ماسواه فداه. حضرت مبشر نقطه بیان، روح من فی الملكوت فداه و ما وَرَدَ عَلَیْهِ لَیس ببعید، اکثری شنیده اند و برخی دیده اند. آن چه بر نقطه و معشر انبیاء و مُرسَلین وارد شد، سبب اعلاء کلمه الله و ارتفاع و انتشار آن بوده. هر صاحب بَصَری شهادت می دهد که خُسران با نفوس ظالمه بوده و ربح با آن نفوس مقدسه مَطَّهره...

آیات الهی ج ۲ ص ۳۸۳

۴-بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء

حضرت باب مُبَشِّر به طلوع شمس بهاء الله بود و در جمیع کُتب خویش بشارت به ظهور حضرت بهاء الله داد. حتّی در اوّل کتابی که موسوم به أَحْسَنُ الْقِصَص است می فرماید:

"یا سَیِّدنا الاکبر قَدْ فَدِیتُ بِکَلِّی لَکَ و ما تَمَنَّیتُ اِلّا القتلَ فی سَیِّلِکَ" نهایت آرزوی حضرت باب شهادت در این سبیل بود این تاج سلطنت ابدیه را بر سر مبارک نهاد که جواهر زواهرش قرون و اعصار را روشن نماید. حضرت اعلی روحی له الفداء صدمات بسیار شدیده دید، در اوّل امر در شیراز در خانه خویش حبس بود ، بعد از آنجا به اصفهان حرکت فرمود علمای آنجا حکم به قتل دادند و نهایت ظلم و اعتساف روا داشتند. حکومت حضرت را به تبریز فرستاد و در ماکو حبس شدند و از آنجا به قلعه چهریق برای حبس فرستادند. ضرب شدید دیدند و اذیت بی پایان کشیدند آخر الامر به تبریز مراجعت دادند و هزاران گلوله به سینه مبارکش زدند لکن از این شهادت شمعش روشنتر شد و عَلمش بلندتر گردید و قوّه ظهورش شدیدتر گشت تا حال که در شرق و غرب اسم مبارکش منتشر است.

"خطابات در اروپا و امریکا جلد سوم" ص ۵

هوالبهی

ایها الفرع الکریم من الشجره المبارکه، در این جهان فانی ملجأ و مأمنی مجو و در این خاکدان
تُرابی مَلاذ و مسکنی مخواه. اگر طیر فردوس بقائی، جز در حدائق الهی آشیانه منما و اگر حَمَامَهُ
ریاض قدسی، جز در گلشن رحمانی لانه مجو. در سبیل جمال قدم روحی لاحبّائه فدا، خار
مُغیلان را بستر پرند و پرنیان کن و در راه خدا سجن اعظم را گلزار نسرین و سوسن بدان. ثقل
حدید را موهبت تأئید ببین و زنجیر و شمشیر را رحمت رَبِّ قدیر ملاحظه نما. زهر هَلاهل را
شهد فائق بدان و سَمِّ قتل را ثمر نخل باسق ببین. ای مُنتسب آن نور مبین ملاحظه فرما که آن جمال
اعلی روحی له فدا در راه خدا سینه سینا را چگونه به هدف صد هزار تیر بلا فرمود و ایام را به چه
مصائب و بلا گذراند. هر مشقّت و مصیبت و اسارت و مسجونگی و شهادت را در محبّت حقّ به
جان و دل قبول فرمود و البهّاء علیک ع ع

۶- بیان مبارک حضرت ولی امرالله

سید باب که به فرموده حضرت بهاءالله «النقطه الاولى الّتی تدور حولها ارواح النبیین و المرسلین» هستند اولین نفس مبارکی بود که در گرداب بلایایی که حامیانش را مستغرق نموده غوطه ور گردید. گرفتاری و حبس ناگهانی در سنه اول و دوره زندگانی کوتاه و شگرف حضرتش و بی احترامی و اهانتی که در شیراز در محضر علما به آن حضرت عمداً وارد آمد، نفی و زندان شدید و طولانی در قلاع بعیده در جبال آذربایجان، عدم اعتناء و تحقیر پادشاه و حسادت صدر اعظم که ناشی از جبن و هراس بود، جلسه استنطاق مُستهزئانه که با حضور ولیعهد و اَعلَم علمای تبریز با کمال دقت مقدمه و سائل آن تهیه شده بود، چوبکاری فظیعی که در نمازخانه شیخ الاسلام تبریز و به دست او انجام گرفت و بالاخره در میدان سربازخانه تبریز به دار آویختن و سینه مبارک آن جوان را در ملاء عام با حضور جمعیتی سنگدل قریب ده هزار نفر، هدف بیش از هفتصد گلوله قرار دادن و باز جسد مُشبک را در کنار خندق خارج شهر به طور شرم آوری در معرض تماشای عموم گذاردن؛ این وقایع متوالیه تطورات دوره رسالت پر حادثه و مصیبت بار کسی است که دوره اش آغاز تکمیل ادوار سالفه و ظهورش تحقق وعود جمیع مظاهر الهیه است.

توقع قد ظهر یوم المیعاد ص ۱۰ و ۱۱

۷- قسمتی از دستخط بیت العدل اعظم الهی مورخ اکتبر ۲۰۱۹

لحظه ظهور آن حضرت مانند ظهور سایر هیاکل مقدسه، موجد بروز سریع قوای روحانی قدرتمندی گردید، ولی صحنه‌ای برای تماشا به همراه نداشت. بلکه مکالمه‌ای بود در پاسی از شب گذشته، در منزل مسکونی ساده‌ای بین یک طالب حقیقت و میزبان عالیقدر جوان که طی آن، میزبان آشکارا بیان داشت که او مربی آسمانی و همان موعودی است که مهمانش در جستجوی او بوده است. میزبان خطاب به مهمان گفت: "درست دقت کنید... چه اشکالی در این... تصور می‌کنید" که "من شخص موعود... باشم؟" این جوان حضرت باب بود که ما ظهورش را با شور و شغف گرامی می‌داریم، ظهوری که پس از گذشت هزار سال دیگر بار، عالم انسانی را به انوار هدایت الهی روشن ساخت.

آن لحظه منشأ تمام رویدادهایی بود که متعاقباً به وقوع پیوست. آثار حضرت باب چون چشمه‌ای فیاض از قلم مبارکش جاری شد و حقایق عمیقی را فاش ساخت، خرافات حاکم در زمان خویش را مردود نمود، مردمان را به درک اهمیّت عصر جدید تشویق فرمود، ریاکاری رهبران‌شان را شدیداً مورد بازخواست قرار داد، و عالم انسانی را به معیاری والا از رفتار و کردار فراخواند....

درخشندگی انوار حضرت باب وقتی جلوه‌ای فزون‌تر می‌یابد که تاریکی حاکم بر اجتماعی را که در آن ظهور فرمود در نظر آریم. ایران قرن نوزدهم از آن دوران با شکوهی که تمدنش رشک جهانیان بود بسیار به دور بود. حال جهل و نادانی غالب، تعصبات جاهلانه متداول، و فساد گسترده موجب شیوع بیشتر نابرابری و تبعیض بود. دین که پایه رفاه و سعادت گذشته ایران بود، عاری از روح نباضش گشته بود. هر سال که می‌گذشت فقط بر میزان سرخوردگی و یأس توده مردم ستمدیده می‌افزود. ظلم تام حاکم بود. در چنین زمانی حضرت باب چون رگبار بهار پدیدار شد تا عالم وجود را پاک و منزّه نماید، آداب و رسوم فرسوده عصری عنان گسیخته را ریشه کن کند، و غبار تیره از چشم بصیرت کسانی که اوهام و خرافات آنان را نابینا ساخته بزدايد.

۸- پیش گویی حضرت باب در مورد شهادت خودشان

حضرت باب قریب به دو سال و نیم از ایام آخرین حیات مبارک را در قلعهٔ چهریق محبوس بودند غم انگیزترین حوادث عصر رسولی در این دوران وقوع یافت و قلب مبارک آن حضرت را به سختی مجروح نمود و به شرحی که قبلاً آمد پس از شهادت اصحاب، مدت شش ماه اثری از قلم مبارک نازل نگشت به مدت نه (۹) روز احدی را ملاقات نفرمودند. میل مبارک به خوردن و نوشیدن نبود و دائماً اشک از چشمان آن حضرت جاری بود. اندوه ناشی از شهادت اصحاب نازنین تا پایان حیات عنصری به نحوی در بیانات و آثار مبارکهٔ ایشان منعکس بود. آرزوی فدا در سبیل حضرت بقیه الله (حضرت بهاء الله) که در آثار مبارکهٔ حضرتشان چون "تفسیر سورهٔ یوسف" و تفسیر "ها"، قبلاً بیان گشته بود، اینک به تصریح بیشتر با ذکر زمان تقریبی بیان می شد. در کتاب "پنج شأن" که از آخرین آثار مبارک است اظهار فرمودند که این نوروز، آخرین نوروزی است که حضرتشان مراسم آن را بر وجه ارض برگزار می فرمایند. جناب فاضل قائنی در کتاب تاریخ بدیع بیانی به نقل از حاج میرزا جانی می نویسد که حضرت باب شش ماه پیش از شهادت، در توقیعی خطاب به سلیمان خان تبریزی شهادت خود را پیشگوئی و فرموده بودند که مرا شش ماه دیگر شهید خواهند نمود.

حضرت باب صفحه ۵۵۶

۱۷- مناجات خاتمه

الها مقصودا معبودا

اغنامت را از شر ذئاب ارض حفظ نما و اخلاق مرضیه را به بهترین طرازی مزین دار تا کل مقامش را بیابند و به ثمراتش آگاه شوند. چه اگر آگاهی عطا فرمایی، خیانت به امانت و کذب به صدق و اعتساف به انصاف تبدیل شود. ای کریم، رحمت سبقت گرفته و کرمات احاطه نموده. لا تُسَلِّطْ مطالع الظلم علی مشارق العدل. إِنَّكَ أَنْتَ الْفَضَالُ الْقَوِيُّ الْقَدِيرُ. لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْفَرْدُ الْوَاحِدُ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ.

(مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۷، ص ۵۱۸)

۱۰- مناجاتی از حضرت اعلی

یا الهی اَنْتَ تَرى مَوْقِفِى فِى وَسطِ جَبَلِ هَذَا وَتَشْهَدُ عَلٰى صَبْرِى بِاَنْنى مَا اَرَدْتُ اِلَّا حُبَّكَ وَحُبَّ
مَنْ يُحِبُّكَ فَكَيْفَ اَثْنِى طَلْعَهُ حَضْرَتَكَ بَعْدَ مَا لَا اَرى وَجُوداً لِنَفْسِى فِى تَلْقَاءِ مَدِينِ عَزَّتِكَ وَلَكِنْ
لَمَّا اَرى حُزْنِى فِى وَحْدَتِى وَقُرْبَتِى اُنَاجِيكَ بِهَذَا لَعَلَّ بِذَلِكَ تَطَّلُعُ عَلٰى ضَجِيجِى اُمْنًاكَ وَ
يَدُوكَ فِى حَقِّى وَاَنْتَ تُجِيبُهُمْ رَحْمَةً وَفَضْلاً فَشْهَدْ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ عَلَیْهِ مِنَ الْعِزَّةِ وَالْعَظَمَةِ
وَالْجَلَالِ وَالْقُدْرَةِ مَنْ دُونَ اَنْ يَلْحَظَ اَوْ يَعْلَمَ ذَلِكَ اَحَدٌ مِنْ عِبَادِكَ لَا نَكَ كَمَا اَنْتَ عَلَیْهِ لَنْ
يَعْرِفَكَ غَيْرُكَ.

ای خدای من جایگاه مرا در میان کوهساران می بینی و گواهی می دهی بر اینکه چگونه شکیباً و
بردبارم و جز مهر تو و مهر دوستداران تو در دل ندارم. چگونه حضرتت را ثنا گویم با اینکه در برابر
مقام عزّت، خویشتن را از هستی بهره ورنمی بینم. ولیکن چون در این همه تنهایی و بی کسی
خود را اندوهگین می یابم زبان به مناجات می گشایم شاید از این راه بندگان برگزیده تو را به
نال و فغان خود آگاه سازم. مگر اینان در حق من دعا کنند و تو این دعا را به فضل و رحمت خویش
اجابت فرمایی پس شهادت می دهم که خدایی جز تو نیست بی آنکه کسی به چشم دل در این
سخن بتواند نگریست و معنی آن را بتواند دریافت زیرا تو را چنانکه تویی جز تو هیچ کس نشناسد.

۱۱- بیانات حضرت ربّ اعلی

هرگاه با وجود این، مستحق قتلّم، به ذات مقدس الهی که مشتاقم به موت، اشدّ اشتیاق طفل به
ثدی اُمّش، بسم الله و بالله منتظر حکم و راضی به قضای خداوندم و این حکم، اجلّی است در نزد
من از غسل از ید غیر، این مختصری از حال خودم در مقام فقر و فقر که اظهار نمودم...

۱۲- نگاهی عمیق تر به وقایع روز شهادت حضرت اعلی قسمت اول

شهادت حضرت اعلی در یوم بیست و هشتم سنه ۱۲۶۶ هجری قمری مطابق با نهم جولای ۱۸۵۰ در سی و یکمین سال حیات ایشان و نزدیک به هفتمین سال از اظهار امر آن وجود مقدس اتفاق افتاد. اما مقارن با وقوع رزیه کُبری، شهادت طلعت اعلی، دو امر عجیب و اعجاب آمیز رخ گشود که حایز نهایت اهمیت است و این دو واقعه خطیره که یکی قبل از صدور حکم علماء تبریز و دیگری بلافاصله بعد از آن به وقوع پیوست، مراتب عظمت و قدرت و نورانیت آن مظهر احدیت را اثبات و کیفیت معجزه آسای شهادت حضرتش را مدلل و روشن می نماید.

امراول:

ورود فراشباهی به جایگاه مبارک است هنگامی که هیکل انور در یکی از حُجرات سربازخانه که محل توقیف ایشان بود با آقا سید حسین، راقم آیات، آهسته و محرمانه به بیان آخرین وصایا و تعالیم خویش مشغول بودند. فراشباهی به محض ورود، آقا سید حسین را به کنار کشیده وی را شدیداً ملامت و سرزنش می نماید که حال موقع مذاکره و نجوی نیست. در آن وقت حضرت اعلی به فراشباهی می فرمایند:

«تا صحبتی را که با وی داشتم به اتمام نرسانم و تا آخرین کلمه بیان نکنم، هیچ قدرت و سطوتی مرا از این منظور باز نخواهد داشت ولو اهل ارض به تمامه با سیف و سنان بر منع من قیام کنند.»

مسأله ثانی:

استدعای سامخان مسیحی سرتیپ فوج ارامنه است که اجرای حکم شهادت به وی محول گردیده بود. مشارالیه که وظیفه ای که مغایر رضای الهی بود به او محول شده بود، چون بیم داشت که عمل او جالب قهر و غضب منتقم حقیقی باشد از حضور مبارک درخواست نمود

ترتیبی فراهم شود که به ارادهٔ سبحانی از مبادرت به این امر که خلاف رأی و منافی وجدان اوست معاف گردد. حضرت در جواب فرمودند:

«توبه آنچه مأموری قیام نما اگر در نیت خویش صادق باشی خداوند تعالی تو را مطمئناً از ورطهٔ تحیر و اضطراب نجات خواهد داد.»

بدین ترتیب سامخان به انجام مأموریت خویش اقدام نمود و امر داد پایه ای که بین دو حجرهٔ سربازخانه مُشرف بر میدان قرار داشت میخ آهنی کوییدند و دوریسمان به آن آویختند. به یک ریسمان حضرت باب و به ریسمان دیگر عاشق دل داده، میرزا محمد علی زنوزی ملقب به انیس، جوانی که خود را از قبل بر اقدام مبارک انداخته و استدعا نموده بود تا آخرین لحظهٔ حیات در مُلازمت مولای خویش باقی بماند، معلق ساختند.

فوج مأمور شلیک در سه صف، هر صف مرکب از دویست و پنجاه سرباز آماده شدند. صف اول شلیک کرد و صف ثانی پس از آن و صف ثالث مبادرت به تیراندازی کرد و از شلیک هفتصد و پنجاه تیر دخن عظیمی برخاست که فضا را به کلی تیره و تار نمود و چون دود متلاشی گشت، تماشاچیان که عددشان به ده هزار نفس بالغ می گردید و در بام سربازخانه و منازل مجاور مجتمع شده بودند با نهایت حیرت ملاحظه نمودند که حضرت باب از انظار پنهان و آن جوان بدون ادنی آسیب در پای همان ستون که به آن آویخته شده بود، ایستاده و ریسمان ها از اصابت گلوله قطع شده است. مردم از مشاهدهٔ این منظره سخت به وحشت افتادند و فریاد برآوردند که سید باب غائب شد و چون تفحص نمودند حضرت را که به ارادهٔ قاطعهٔ الهیه مصون و محفوظ باقی مانده در همان حجره که شب قبل توقف نموده بودند، یافتند که به کمال سکون و آرامش به تکمیل بیانات و ادامهٔ مکالمات قبلی خویش با کاتب وحی مألوفند. در این حین فراشباشی وارد شد و طلعت اعلی روبه وی کرده فرمودند:

«حال گفتگوی من با سید حسین تمام شد و می توانید اکنون در اجرای مقصود خود اقدام نمائید». (ترجمه).....

۱۳- نگاهی عمیق تر به وقایع روز شهادت حضرت اعلی (قسمت دوم)

... در این هنگام فراشبازی بیان مبارک را که از قبل به کمال صراحت راجع به عدم قطع کلامشان ادا فرموده بودند، به خاطر آورد و چون مصداق آن را به چنین وضع تحیر آمیزی مشاهده نمود، بر خود بلرزید و بی درنگ محل را ترک و از شغل خویش کناره جوئی نمود.

سامخان نیز از وقوع این حادثه متذکر گردید و بیانات اطمینان بخش حضرت را که به او القاء فرموده بودند به خاطر آورد و با نهایت اعجاب و دهشت به سپاهیان خود دستور داد بلا تأمل از سربازخانه خارج شوند و در حین خروج از میدان قسم یاد نمود که دیگر به هیچوجه دست به این عمل شوم نیالاید و در این جنایت عظیم ولو به قیمت جان وی تمام شود، شرکت ننماید. آنگاه آقاجان بیک خمسه ای سرتیپ فوج خاصه قدم پیش نهاد و داوطلب انجام این مأموریت گردید و دستور داد حضرت باب و جناب انیس را دوباره به ترتیب سابق به همان پایه، معلق نمایند و به سربازان خود امر به شلیک داد. در این وهله سینه مبارک و سینه میرزا محمد علی هر دو به ضرب رصاص مُشَبَّک و اعضاء کل تشریح گردید مگر صورت که اندکی آزرده شده بود. در حینی که فوج اخیر مشغول تهیه مقدمات امر بودند حضرت اعلی روبه جمعیت نموده آخرین بیانات خود را بدین مضمون ادا فرمودند:

"ای مردم گمراه اگر به عرفان من نائل می شدید هر آینه به این جوان که مقامش اعظم و اجل از اکثر شما است، تأسی می جستید و خود را در سبیل الهی فدا می کردید، ... بلی روزی خواهد رسید که به حقیقت ظهور من پی خواهید برد لکن در آن هنگام دیگر من در بین شما نخواهم بود." (ترجمه)

باری به مجرد اختتام شلیک، طوفانی عظیم برخاست و تمام شهر را احاطه نمود و از ظهر تا شب ادامه داشت به طوری که از شدت گرد و غبار قرص آفتاب مخفی شد و ظلمت، ارض و سماء را فرا گرفت و احدی قادر بر رؤیت نبود.

در شیراز نیز چند سال بعد زلزله مهیبی رخ گشود و به طوری که در مکاشفات یوحنا اخبار شده در سال ۱۲۶۷ انقلاب و اضطراب شدید در بین ناس حکمفرما گردید. شیوع ویا و ظهور قحطی و مصائب و بلا یای آخری بر شدت و هیبت آن بیفزود و در همان سنه، دویست و پنجاه نفر از

سربازان فوج خاصه که به جای فوج سامخان هیکل اعز اعلی را تیرباران نموده بودند، مع رؤسایشان کلاً در اثر زلزله مخوفی هلاک شدند و پانصد نفر بقیه نیز سه سنه بعد در اثر سرکشی و عصیان در تبریز تیرباران شدند و آنچه را نسبت به وجود مبارک حضرت اعلی مرتکب گشته بودند به عینه در حق خودشان مجری گردید حتی برای اینکه احدی از مضرویین جان به سلامت در نبرد، اجساد را برای نوبت ثانی هدف رصاص ساختند سپس با نیزه و سَنان پاره پاره کرده در معرض انظار مردم شهر قرار دادند. امیر نظام سفاک بی باک محرک اصلی شهادت حضرت اعلی نیز دو سال پس از این واقعه هائله با برادرش که همدست و معاضد او بود به هلاکت رسید و جزای اعمال سیئه خویش را به رأی العین مشاهده نمود.

تلخیصی از شرح شهادت مندرج در کتاب قرن بدیع اثری از حضرت ولی امرالله

۱۴- شهید سید حسین یزدی کاتب وحی حضرت اعلی

آقا سید حسین که نامشان در آثار حضرت اعلی جل اسمه و الواح جمال قدم جل کبریائه ذکر شده، کاتب وحی در دوره رب اعلی بود، کتاب قیوم الاسما به خط ایشان در سال ۱۲۶۴ قمری نوشته شده که نسخه ای منحصر به فرد است و در اداره دارالتحقیق نگهداری می شود جناب آقا سید حسین یزدی فرزند جناب آقا سید احمد یزدی است که به القاب آقا سید عزیز و کاتب البیان معروف و مشتهر گردید. وی از جمله شاگردان سید کاظم رشتی بود و پس از وفات او به دنبال موعود، از کربلا به شیراز شتافته به دعا و راز و نیاز با حق مشغول گردید تا این که دعایش مُستجاب شده مانند سایر حروف حی بدون سابقه آشنایی به شناسایی موعود موفق شد. پس از بازگشت حضرت باب از سفر حج به شیراز، سید حسین افتخار استنساخ آثار و معاشرت ایشان را یافته سپس به امر آن حضرت همراه اصحاب دیگر به اصفهان رفته بشارت ظهور جدید را به افراد مستعد رساند.

هنگام ورود حضرت اعلی به اصفهان باز هم کتابت آثار را عهده دار بود و زمانی که آن حضرت به تدبیر معتمد الدوله در عمارت خورشید مستقر بودند جزء سه نفری بود که اجازه حضور داشتند. وی در سفرهای بعدی نیز همراه حضرت باب بود تا این که در روز دهم فروردین ۱۲۲۶ هجری شمسی که آن حضرت در قریه کلین توقف نمودند فصل جدیدی در زندگانی آقا سید حسین پدید آمده نزدیک به چهار سال تا آخرین لحظات حیات عنصری حضرت اعلی، کاتب وحی و انیس و جلیس و خادم در گاهش گردید. در ایام سجن ما کو سید حسین به همراه برادرش سید حسن به انجام امورات خرید لوازم و مایحتاج معاش و نیز کتابت آثار مبارکه و دریافت عرایض مؤمنین و ارسال توابع و الواح منزل در جواب ایشان، مشغول بودند.

در ایام سجن چهریق، حضرت اعلی آقا سید حسن را از خدمت معاف کردند و تنها آقا سید حسین باقی ماند و چنان محل اعتماد آن حضرت و مسلط بر آثار الهیه بود که حضرت باب به ازل امر نمودند هر آنچه نمی داند از کاتب وحی سید حسین پرسد زیرا او حامل جواهر علم الهی است. همچنین رؤسای بیان را امر نمودند که از سید عزیز که به مراد الله آگاه است پرسش نمایند چه که ایشان بر مراد الله مطلع نیستند. زمانی که حضرت اعلی خبر شهادت جناب قدّوس و جناب ملا حسین را شنیدند به قدری محزون شدند که حتی آقا سید حسین هم از تشرف ممنوع بود. وی که خود نیز بسیار غمگین بوده پدر و برادر خود را در واقعه طبرسی از دست داده بود، در پس پرده، صوت حزین حضرت اعلی را شنیده هر چه می توانست کتابت می نمود. چون باب لقاء مفتوح گردید نوشته ها را نشان داد اما آن حضرت بیانات را قابل درک مردمان ندانسته امر به محو آن ها فرمودند. وقتی حضرت اعلی را برای شهادت بردند آقا سید حسین هم همراه ایشان بود و بعد از واقعه شب قبل می دانست که جناب انیس برای شهادت انتخاب شده، وی محفوظ می ماند. همچنین حضرت اعلی از او خواسته بودند انکار نماید تا اموری را که احدی جز او مطلع نبود به اهلش برساند. وقتی حضرت اعلی در مرتبه اول تیراندازی سربازان، سالم ماندند، ایشان را نزد آقا سید حسین یافتند و وی افتخار یافت که در واپسین لحظات زندگی محبوبش مُصاحب و مُجالس وی بوده شاهد کیفیت معجزه آسای شهادت گردد. پس از شهادت حضرت اعلی سید

حسین را به طهران برده محبوس نمودند و فضل الهی شامل شده حضرت بهاء الله او را مورد اکرام قرار داده، ضروریات معیشت را برایش فراهم می نمودند.

بالاخره در تابستان ۱۲۳۱ هجری شمسی مطابق با ۱۸۵۲ میلادی وی را با حضرت بهاء الله در سیاه چال طهران محبوس نموده، زنجیر قره کهر بر گردنش نهادند. از او خواستند بازهم انکار نموده جانش را نجات بخشد ولی او دیگر کارش را تمام کرده بود و با کمال شوق به شهادت فائز گردید.

برگرفته از دائره المعارف بهائی،

۱۵- مراتب استقامت جناب انیس

فاضل مازندرانی می نویسد:

"سپس در یوم شهادت، زن و خواهرش، فرزند دوساله اش را به سربازخانه برده، گرد وی انجمن شدند و خواهر چند بار به پایش افتاده، بوسه زد و با دیده گریان و قلب بریان، همی نالیده، گفت: "ای برادر تو را به قرآن و پیغمبر آخر الزمان سوگند می دهم تقیه کن که در آئین اسلام رواست و خویش را از ورطه هلاک، نجات بخش و بر زن و فرزند و مادر و خواهر و برادرت ببخشا." و او جواب چنین گفت: "ای خواهر

"گریغ بارد در کوی آن شاه گردن نهادیم الحکم لله"

و من سالها در این آرزو بودم، شکر خدا را که اکنون به مقصود می رسم و تو صبر و شکیبایی را پیشه کن و جَزَع و فَزَع منما. عنقریب به امر حضرت قادر قهار، قومی مبعوث شوند که ما را به بهترین اذکار و برترین آثار بستانند و بر جای این گروه که ما را واجب القتل می دانند به نصرت و جانفشانی قیام نمایند و مَصْرَع و مَدْفَن ما را، محل نزول فیض و برکت الهیه شمارند و به واسطه ما به درگاه حق دعا و استغاثه کنند. پس دلتنگ مباش و صبر کن ... "آن گاه با ایشان وداع پسین نموده سوی قربانگاه خرامید ...

اَللّٰهُ الَّذِيْ ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ الْاَعْلٰى وَالْبَهَاءُ الَّذِيْ طَلَعَ مِنْ جَمَالِكَ الْاَبْهٰى، عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ
 الْكِبْرِيَاءِ وَسَلْطَانَ الْبَقَاءِ وَمَلِيْكَ مَنْ فِي الْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ، اَشْهَدُ اَنْ بِكَ ظَهَرَتْ سَلْطَنَةُ اللّٰهِ وَاقْتَدَارُهُ
 وَعَظَمَةُ اللّٰهِ وَكِبْرِيَاؤُهُ، وَبِكَ اَشْرَقَتْ شُمُوسُ الْقَدَمِ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ وَطَلَعَ جَمَالُ الْغَيْبِ عَنْ اَفْقِ
 الْبَدَاءِ، وَاشْهَدُ اَنْ بِحَرَكَهٖ مِنْ قَلَمِكَ ظَهَرَ حُكْمُ الْكَافِ وَالنُّونِ وَبَرَزَ سِرُّ اللّٰهِ الْمَكْنُونِ، وَبَدَّتْ
 الْمُمْكِنَاتُ وَبَعَثَتْ الظُّهُورَاتُ، وَاشْهَدُ اَنْ بِجَمَالِكَ ظَهَرَ جَمَالُ الْمَعْبُودِ وَيَوْجُهِكَ لَاحَ وَجْهِ
 الْمَقْصُودِ وَبِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِكَ فُصِّلَ بَيْنَ الْمُمْكِنَاتِ وَصَعَدَ الْمُخْلِصُونَ اِلَى الذَّرْوَةِ الْعُلْيَا
 وَالْمُشْرِكُونَ اِلَى الدَّرَكَاتِ السُّفْلَى، وَاشْهَدُ اَنْ مِنْ عَرَفِكَ فَقَدْ عَرَفَ اللّٰهُ، وَمَنْ فَازَ بِلِقَائِكَ فَقَدْ
 فَازَ بِلِقَاءِ اللّٰهِ، فَطُوبٰى لِمَنْ اٰمَنَ بِكَ وَبَايَاتِكَ وَخَضَعَ بِسُلْطَانِكَ وَشَرَّفَ بِلِقَائِكَ وَبَلَغَ بِرِضَائِكَ
 وَطَافَ فِي حَوْلِكَ وَحَضَرَ تَلَقَّاءَ عَرْشِكَ، فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَانْكَرَكَ وَكَفَرَ بِاَيَاتِكَ وَجَاحَدَ
 بِسُلْطَانِكَ وَحَارَبَ بِنَفْسِكَ وَاسْتَكْبَرَ لَدَى وَجْهِكَ وَجَادَلَ بِبُرْهَانِكَ وَفَرَّ مِنْ حُكُومَتِكَ
 وَاقْتَدَارَكَوْكَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ فِي الْاَوْحِ الْقُدُسِ مِنْ اِصْبَعِ الْاَمْرِ مَكْتُوبًا، فَيَا اِلٰهِي وَمَحْبُوْبِيْ فَاَرْسَلْ
 اِلَيَّ عَنْ يَمِيْنِ رَحْمَتِكَ وَعَنَآيَتِكَ نَفْحَاتِ قُدُسِ الطَّافِكِ لِتَجْذِبْنِيْ عَنْ نَفْسِيْ وَعَنِ الدُّنْيَا اِلَى
 شَطْرِ قُرْبِكَ وَلِقَائِكَ وَاِنَّكَ اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلٰى مَا تَشَاءُ وَاِنَّكَ كُنْتَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مُّحِيْطًا،
 عَلَيْكَ يَا جَمَالَ اللّٰهِ ثَنَاءُ اللّٰهِ وَذِكْرُهُ وَبِهَاءُ اللّٰهِ وَنُورُهُ اَشْهَدُ اَنْ مَا رَأَتْ عَيْنُ الْاِبْدَاعِ مَظْلُوْمًا شَبَهَكَ
 كُنْتَ فِيْ اَيَّامِكَ فِيْ غَمَرَاتِ الْبَلَايَا مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَالْاَغْلَالِ وَمَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ سِيُوفِ
 الْاَعْدَاءِ وَمَعَ كُلِّ ذَلِكَ اَمَرْتَ النَّاسِبِمَا اَمَرْتَ مِنْ لَدُنْ عَلِيْمٍ حَكِيْمٍ. رُوْحِيْ لَضَرْكَ الْفِدَاءِ وَنَفْسِيْ
 لِبَلَائِكَ الْفِدَاءِ اَسْأَلُ اللّٰهَ بِكَ وَبِالَّذِيْنَ اسْتَضَاءَتْ وُجُوْهُهُمْ مِنْ اَنْوَارِ وَجْهِكَ وَاتَّبَعُوْا مَا اَمَرُوْا بِهِ حُبًّا
 لِنَفْسِكَ اَنْ يَكْشِفَ السُّبْحَاتِ الَّتِيْ حَالَتْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ خَلْقِكَ وَيَرْزُقَنِيْ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اِنَّكَ
 اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالِ الْعَزِيْزُ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ، صَلِّ اللّٰهُمَّ يَا اِلٰهِيْ عَلٰى السِّدْرَةِ وَاَوْرَاقِهَا وَاَغْصَانِهَا
 وَاَفْنَانِهَا وَاَصْوْلِهَا وَفُرُوْعِهَا بِدَوَامِ اَسْمَائِكَ الْحُسْنٰى وَصِفَاتِكَ الْعُلْيَا ثُمَّ احْفَظْهَا مِنْ شَرِّ الْمُعْتَدِيْنَ
 وَجُنُوْدِ الظَّالِمِيْنَ اِنَّكَ اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيْرُ، صَلِّ اللّٰهُمَّ يَا اِلٰهِيْ عَلٰى عِبَادِكَ الْفَائِزِيْنَ وَاِمَائِكَ
 الْفَائِزَاتِ اِنَّكَ اَنْتَ الْكَرِيْمُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْغَفُوْرُ الْكَرِيْمُ.